بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 1 بهمن 1393.

من دیروز فرصت کردم یک تورق سریعی روی کلا کتاب ها کنم آن آدرس های این بحث را یک مقداری تکمیل کنم. البته این تورقی که کردم خیلی سریع است یعنی این دفعه احیانا آدرس هایی که مال جامع المقاصد به بعد می دهم اینها کامل نباشد. ولی خب آن جاهای اصلی بحث را احیانا در اینها هست. همین جوری که نگاه می کردم در تذکره جلد 5 صفحه 395 هم یک بحث قابل توجهی در مورد این موضوع دارد. ظاهرا بقیه آدرس های تذکره را دادم. در خلاف جلد 2 صفحه 71 هم در مورد این مطلب هست نمی دانم قبلا آدرسش را ذکر کرده بودم یا خیر. در تحریر علامه جلد 5 صفحه 172 و چاپ قدیمی اش جلد 2 صفحه 192 هم در این مورد مطالبی دارد. معالم الدین ابن شجاع قطان یک صفحه 594 هم در این موضوع هست. البته اینها هیچ کدامشان مطالب جدیدی که در آدرس های قبلی که ذکر کردیم نباشد در اینها نیست اینها همه تکراری است. اما آدرس های جدیدی که سابق ذکر نکرده بودیم. از جامع المقاصد شروع می کنم. جامع المقاصد جلد 5 صفحه 71. صفحه 216 تا 222، صفحه 329، جلد 6 صفحه 449 و 450. جلد 8 صفحه 23. جلد 9 صفحه 240. مسالک الافهام مال شهید ثانی. جلد 6 صفحه 229. جلد 13 صفحه 62. تعلیقات شرح لمعه، التعلیقات علی الروضه البیع اقا جمال صفحه 382. متن روضه هم اینجا مربوط به این بحث است که آدرس روضه را ندادم و آدرس حاشیه مرحوم آقا جمال را دادم. با متن روضه حواشی مربوط به آن هم همه حواشی ای که شرح لمعه دارد را می شود بررسی کرد.

سوال:...

پاسخ: تعلیقه بر روضه البیع آقا جمال. یک جلد است تعلیقه صفحه 382 است. زبده البیان محقق اردبیلی صفحه 649. مسالک الافهام فاضل جواد جلد 4 صفحه 172.

سوال: هر دو اش افهام است؟

پاسخ: نمی دانم کدامش افهام است اَفهام است آنها الآن یادم نیست.

کشف السام فاضل اصفهانی جلد 9 صفحه 390. الحدائق الناظره جلد 22 صفحه 543. مفتاح الکرامه یک آدرسش را ذکر کردم جلد 15 صفحه 324. آدرس های دیگرش جلد 16 صفحه 217 و صفحه 224. ریاض المسائل جلد 15 صفحه 123. جلد 20 صفحه 406. رسائل میرزای قمّی جلد 2 صفحه 840. مناهل سید مجاهد صفحه 753. مستند الشیعه مرحوم نراقی جلد 17 صفحه 329. جلد 19 صفحه 112. انوار الفقاهه مرحوم آقا شیخ حسن کاشف القطاع، کتاب الزکات او صفحه 75. کتاب القضا او صفحه 82 و 119. کتاب المیراث او صفحه 24 و 44. خب حالا بقیه آدرس ها را بعد عرض می کنم. به نظرم رسید که ما در واقع دو تا آدرس اصلی را در این بحث مد نظر داشته باشیم عمده بحث ها را پوشش می دهد. آن آدرس های اصلی آدرس جواهر جلد 26 صفحه 84 است. که در کتاب الحجر ایشان به تناسب بحث کرده است. و جلد 40 صفحه 282. آن آدرس اول آدرس اصلی ما است. یکی هم رساله در مواریث شیخ انصاری. صفحه 197 تا 237. دو رساله در یک جلد چاپ شده است. کتاب الوصایا و المواریث اینها با هم چاپ شده است. کتاب المواریث ایشان حدود 60 صفحه است. از 60 صفحه 40 صفحه آن مربوط به بحث ما است. اصلا خیلی مختصر است کلا. سه تا تحریر ایشان در این مسئله کرده است. یعنی سه بار این مسئله را متعرض شده است بار اول ناقص است و بار دوم و سوم دوباره تحریر کرده و دوباره تحریر کرده است این مسئله از مسائل مهمی بوده است که ایشان سه بار به آن متعرض شده است و عمده مطالبی که به اصطلاح در همان عرض کردم کتاب المیراث ایشان هست همین مسئله است که دو سوم کل کتاب المیراث را به خود اختصاص داده است. خیلی هم پر مطلب و جالب است. همین جواهر و کلام شیخ انصاری را این دو تا را به نظرم رسید که ما محور قرار دهیم. حرف آقای خوئی را هم که نقل کردیم یکی دو تا نکته جدیدی در بعضی قسمت های آقای خوئی هست که بعدا در کلمات آقایان هم هست. دو سه تا روایت دیگری آقای خوئی تمسک می کند در کلمات هست که اینها را در ضمن فرمایشات آقایان نقل می کنیم. یک آدرس دیگر هم هست که من حالا مراجعه می کنم اگر مطلب قابل توجهی داشت آن هم به نظرم رسید که مد نظر باشد خوب است. تقریرات اقای نجم آبادی از قضاء مرحوم آقا ضیاء کتاب القضا ای است که تقریرات آقای نجم آبادی، یک کتاب القضا مستقل مرحوم آقا ضیاء است آن نه. یکی به عنوان تقریرات مرحوم نجم آبادی از قضاء مرحوم آقا ضیاء صفحه 342، اینجا آن بحث هم در آن هست.

غیر از اینها در یک سری کتاب ها مطالب خیلی زیادی است مثل قضاء مرحوم آشتیانی که حالا آدرس هایش را می دهم. ولی آنها خیلی حجم زیاد است. بخواهیم به همه آنها بپردازیم اصلا از بحث می مانیم. به نظرم رسید ما اکتفا کنیم به همین دو تا آدرس مرحوم صاحب جواهر و مرحوم شیخ انصاری با زمینه حرف های مرحوم آقا ضیاء اگر مطلب تازه، می گویم من مراجعه نکردم، مرحوم صاحب جواهر و مرحوم شیخ انصاری هر دو مطلب دارند. هر دو شان مطلب هایشان منظم و مرتب و منظم و قابل استفاده است. ولی مرحوم اقا ضیاء را اینکه آیا لازم است که آن طرح شود نشود بعدا مراجعه می کنیم به هر حال اینها آدرس های اصلی هست که ما به آنها خواهیم پرداخت. اما دیگر آدرس های بحث. در مکاسب مرحوم شیخ جلد 4 صفحه 127، تفریعاتی بر این مسئله اینجا هست. تفریعاتی در این مسئله هست به تناسب همین مسئله ای که مکاسب طرح کرده است کتاب هایی که در ارتباط با مکاسب نوشته شده است یا به عنوان حاشیه یا ناظر به مکاسب همه به تناسب این بحث را یا مطرح کرده اند یا، ولی مسئله جای اصلی اش آنجا نیست. آنجا فقط تفریعات مسئله را دارند. قضاء مرحوم میرزا حبیب الله رشتی جلد 1 صفحه 338 که خیلی مفصل بحث کرده است. کتاب زکات مرحوم آشتیانی جلد 2 صفحه 867. کتاب القضاء مرحوم آشتیانی چاپ های جدیدش که جاهای مختلفش بحث این را دارد.جلد 1 صفحه 574، 604، 611، 626، 630. 632 تا 638. این نکته را عرض کنم کتاب قضاء مرحوم آشتیانی محور اصلی اش حرف های مرحوم شیخ انصاری است کلا. تقریرات نیست نه اینکه تقریرات حرف شیخ انصاری است ولی معمولا آن محور اصلی حرف ها، حرف های مرحوم شیخ انصاری هست. مرحوم شیخ انصاری درس قضاء داشته است. درس قضاء ایشان را مرحوم میزا حسین قلی همدانی عارف معروف ایشان تقریرات درس ایشان را نوشته است و چاپ شده است. از آشتیانی هم مفصل تر است البته آشتیانی خوش قلم تر است و قلمش، ولی خیلی پیداست که مرحوم آشتیانی بعضی جاها چکیده حرف های مرحوم شیخ را نقل کرده است. خیلی به این تقریرات مرحوم میرزا حسین قلی همدانی مراجعه شود، خواهید دید که حسابی مفصل مطالب را آورده است عرض کردم ولی به خوش قلمی مرحوم آشتیانی نیست. من در این کامپیوتر نبود تقریرات شیخ انصاری که مرحوم حسین قلی همدانی نوشته است. آن را یک موقعی من در کتابخانه مؤسسه بقیه الله دیدم آنجا هست و آنجا مراجعه کرده بودم. یک موقعی ما آنجا استاد راهنمای بحث قضاء بودیم به تناسب آنجا مراجعه می کردیم همین قضاء مرحوم آشتیانی و اینها از کتاب هایی بود که بحث می کردیم دیدم که خیلی کتاب قابل استفاده ای هست البته عرض کردم خیلی به خوش قلمی مرحوم آشتیانی نیست و سخت است فهم مطالب از او

مصباح الفقیه جلد 13 صفحه 253 و 412. الفوائد الجعفریه صفحه 131. بلعه الفقیه جلد 1 صفحه 45. عرض کردم این آدرس هایی که بعد از جامع المقاصد دادم خیلی با جست و جوی خیلی کلی کلی است. خیلی آدرس های دیگر علی القاعده در کلمات آقایان وجود داشته باشد که من با این جستجویی که کردم به آن دسترسی پیدا نکردم دیگر شاید نیازی هم به آن معنا نباشد.

سوال:...

پاسخ: مال یکی از کاشف القطاع ها است. آقا شیخ عباس کاشف القطاع یا یکی از آن کاشف القطاع ها. جعفریه هم به مناسبت این است که اینها اولاد شیخ جعفر کاشف القطاع هستند. یعنی به یک نوع جمع بین شیخ جعفر کاشف القطاع هست و، مثل فقه الصادق آقای روحانی که عنوان دو گانه است. العلوه الوثقی مع التعلیقات آقای مکارم جلد 1 صفحه 479. مستمسک عروه جلد 10 صفحه 251. جلد 11 صفحه 118. مصباح الهدی مرحوم آملی فی شرح العلوه الوثقی، جلد 12 صفحه 71. محاضرات فی فقه الامامیه مرحوم آقای میلانی جلد 2 صفحه 23. المستند فی شرح العروه صلحه 349، نمی دانم مال چه بحثی اش هست من از کامپیوتر یادداشت کردم. مصباح الفقاهه مکاسب جلد 7 صفحه 416. اینها حالا آدرس هایی است که من ذکر کردم.

عرض شد که در مورد ایه شریفه اینکه آیا از آن نفی وارث بودن ورثه استفاده می شود یا خیر خب این خودش مورد بحث بود. گفتیم صاحب منتهی و تذکره مرحوم علامه حلی چند احتمال را اینجا مطرح می کند این چند احتمال را یکی یکی بررسی می کند و این احتمالات را رد می کند و می گوید که دلیل عقلی داریم که باید ورثه مالک باشند. ایشان می گوید که چند احتمال وجود دارد. یک احتمال این است که مال میت باشد. احتمال اینکه مال غیر باشد. البته من بعضی احتمالات دیگر را هم ضمیمه می کنم که در کلمات ایشان نیست و در کلمات آقایان دیگر هست. مجموع احتمالات را استقصا کنیم. یک احتمال این است که مال میت باشد. احتمال دوم اینکه مال ورثه باشد. احتمال سوم اینکه مال دیّان باشد. احتمال چهارم این هست که مال غیر از اینها باشد یک کس دیگر باشد. احتمال پنجم این هست که مال اصلا مالک نداشته باشد بلا مالک باشد. خب احتمال اینکه مال میت باشد را می گویند که این امکان ندارد. میت صلاحیت مالکیت ندارد و یا به این بیان یا به این بیان کأنه اجماعی هست که میت مالک نیست. این هم این بیان. احتمال اینکه مال دیّان باشد می گویند این مسلم است که دائن مالک نمی شود. اجماع هست در عدم ورود در ملک دیّان. احتمال اینکه در ملک غیر داخل بشود آن هم اجماعی هست که در ملک غیر داخل نمی شود. علاوه بر اینکه مرحوم شیخ انصاری استدلالاتی دارد در رد اینکه مال بلا مالک هست او می گوید از او که مال غیر اینها باشد آن هم حکمش روشن می شود. این مرحوم شیخ استدلال هایی هم می کند برای اینکه این حتما باید مال غیر نباشد. حالا آن استدلال را بعد می گوید تطبیقش را اینجا می کنیم. اما اینکه مال اصلا بلا مالک باش. مرحوم شیخ چند تا دلیل می آید می آورد برای اینکه نمی تواند بلا مالک باشد. فی الجمله مالک دارد. حالا شاید بحث را اصلا این جوری صورت بندی از اول کنیم نظم بحث را اینجوری بگوییم که یا مالک دارد یا مالک ندارد. اگر بگوییم مالک دارد آن مالکش مردد بین میت است و دیان است و شخص دیگر افراد دیگر. این جوری بحث کنیم شاید نظم بحث بهتر باشد. اینکه مالک دارد مرحوم شیخ چند تا استدلال دارد. چهار تا استدلال کلام مرحوم شیخ برای این وجود دارد. یکی اینکه بیع و اجاره بر این مال صحیح است و لا بیع الا فی ملکٍ پس بنابراین پیداست که مالک دارد. همچنین اجاره هم صحیح است به این دلیل. دوم اینکه اگر این مال را کسی تلف کند ضامن است. ضامن بودن کاشف از این است که این مالکی دارد که ضمان تعلق می گیرد. ضمان کاشف از مالکیت است. مطلب سوم اصلا ملک اعتباری است که بدون مالک تصویر نمی شود دلیل چهارم اینکه اجماع هست در اینکه این مالکی دارد. خب از این چهار تا دلیل، دلیل اول و دوم را بعد صحبت می کنیم. دلیل سوم را بعدا به آن اشاره کردیم که این دلیل ناتمام است. ملک بودن این ملک اصلا ثابت نیست. اینکه بالفعل ملک باشد اصلا ثابت نیست. ملک به معنای ما یصحّ ان یملک بله همینجور است. ملک به معنای آن چیزی که مورد رغبت عقلاء هست بله اینها همین جور است. ولی ملک به معنای آن چیزی که بالفعل مملوک است آن اول الکلام هست. آن کسانی که می گویند این مالک ندارد. می گویند مملوک هم نیست. پس این استدلال ناتمام است. اما اجماع تعجب دارد که اینجا ادعای اجماع در مسئله شده است. چون همچنان که صاحب مفتاح الکرامه اشاره کردند. اکثر قدما قائل به این هستند که مملوک نیست اصلا. در حکم مال میت است. مگر مراد از این مطلب را این بگیریم که اجماع هست برای اینکه یا ملک است یا در حکم ملک است. خب اگر این باشد اگر این مطلب را بگوییم اثبات این مدعا نمی شود. مجرد اینکه یک مالک ولو مالک حقیقی یا مالک فرضی دارد برای اثبات این مطلب که احتمالات را نفی کردید پس مال ورثه است کافی نیست. شاید مالک فرضی داشته باشد. میت مالک حقیقی نمی تواند باشد. ولی مالک فرضی ممکن است مالک اعتباری در حکم المالک ممکن است باش. پس بنابراین، اینکه مرحوم شیخ تمسک کرده است به اجماع بر اینکه مالک به اصطلاح حتما دارد این مالک دار بودنش به یک معنا که قطعی البطلان است. به یک معنا هم قطعی البطلان نیست ولی به درد نمی خورد هیچ فایده ای ندارد در این بحث برای رد کلام قدما کافی نیست. در حکم مالک است. میت در حکم مال میت است. یعنی میت مالک حکمی اش است. میت مالک حکمی اش است. اگر شما می گویید که حتما باید مالک حقیقی داشته باشد این مالک حقیقی قدما اکثرا می گویند که مالک حقیقی ندارد. اگر شما می گویید که یا مالک حقیقی باید داشته باشد یا مالک حکمی باید داشته باشد اگر این را می خواهید بگویید شاید مطلب درستی باشد. حالا این هم خیلی ثابت نیست.

سوال:....

پاسخ: میگویند درحکم مالک است.

سوال: نه می گویند میت در حکم مالک است

پاسخ: نه آنها می گویند به ورثه نمی رسد. نه تصریح می کنند به ورثه نمی رسد و در حکم ملک میت است. یعنی مالکش ورثه نیستند دیان هم مالک نیستند در حکم ملک میت است.

سوال: پس اگر تصریح هم نکرده بودند ظهور این عبارت که می گوید در حکم مال میت است یعنی مال آنها نیست؟

پاسخ: نه این هم همین جور است. این هم درست است. نه، در حکم مال میت است یعنی مال آنها است در مقامی که دارند وضعیتش را مشخص می کنند. می گویند در حکم مال میت است یعنی مالکی دیگر ندارد. این درست است. بنابراین بحث اجماع اینجا اصلا به درد نمی خورد. عمده آن دو تا دلیل دیگری است که مرحوم شیخ مطرح می کنند که آنها را باید بررسی کنیم. ببینید اصلا کلا یک مقدمه ای من عرض کنم در مورد نحوه بحث های آینده ما این مقدمه را توجه کنید دیگر در تک تک بحث هایی که می خواهیم بحث کنیم این مقدمه را مفروض بگیرید دیگر آنها را وارد نشویم

دو سبک بحث در کل این بحث ها دو جور استدلالات وجود دارد برای هر قولی از اقوالی که در این مسئله هست دو گونه استدلال وجود دارد. یک گونه استدلالی که در این مسئله است این است که از آثار مختصه به یک موضوع آن موضوع را اثبات می کنیم. می گوییم مثلا صحت بیع و صحت اجاره اثر مختص ملکیت است اثر مختص مالک داشتن است، حالا مالک داشتن تعبیر کنم. صحت بیع و صحت اجاره اثر مختص مالک داشتن است پس مالک داشتن ثابت می شود یا زمان اثر مختص مالک داشتن است پس مالک اثبات می شود مالک داریم. این یک جور استدلال است. یک جور استدلال دیگر این هست که می گوییم از نفی اثر نفی موضوع را اثبات می کنیم. می گوییم اگر مالک بودند باید این اثر از او مترتب می شد. این اثر مترتب نمی شود پس اینها مالک نیستند. یک سری استدلال هایی که برای همه اقوال ها این تالی فاسد هایی که هست اینجا ذکر شده است. در این بحثی که آن مدل و سبک اول استدلال باید دید آیا مثلا واقعا این اثر مختص هست، دلیل اینکه این اثر مختص است چیست؟ روی این تکیه استدلال باید باشد که آیا اثر مختص هست یا نیست. اما در مدل دوم استدلال اینکه از نفی اثر نفی موضوع را اثبات کنیم. اگر آن اثر یک موقعی هست آن اثر بودن اثر به دلیل قطعی ثابت شده است. قطع داریم که اگر موضوع باشد این اثرش هم هست. خب طبیعتا قطع به اینکه این اثر این موضوع هست اقتضا می کند که نفی الاثر نفی الموضوع را هم به دنبال بیاورد. اگر قطع داریم اگر این موضوع باشد این اثر را دارد. پس اگر این اثر نباشد این موضوع هم نیست دیگر. مثلا فرض کنید بعضی ها گفته اند که اگر ورثه مالک باشند لازمه اش انعطاق بعضی از ورثه هست. اگر در بعضی صورهای مسئله که بعد تفصیلش را ذکر می کنیم. اگر ورثه مالک باشند در بعضی از فروض باید منعطق شوند جایی که در ورثه عبدی وجود دارد و امثال اینها. اگر این اثر، اثر قطعی مالک شدن ورثه باشد یعنی بین مالکیت ورثه و انعطاق تلازم قطعی باشد خب نفی اللازم نفی الملزوم را می آورد خب بالبرهان العقلی و امثال اینها. ولی نوعا این جور نیست. نوعا این لازم ها لازم عقلی نیست. فوقش این است که دلیل برای این ملازمه یک دلیل ظاهری برای این ملازمه قائم شده است. دلیل قائم شده است که اذا ملک شخصٌ اباه انعطق علیه. این دلیل. اگر با یک همچین دلیلی ما این ملازمه را اثبات کرده باشیم برای اینکه این استدلال تام باشد نیاز به یک مبنای اصولی داریم. آن مبنا این است که در دوران امر بین تخصیص و تخصص در جایی که حکم مسئله ثابت باشد بتوانیم اثبات تخصص کنیم. توضیح و ذلک ببینید من مثلا همین مثال ما نحن فیه را همین مثال انعطاق را که زدم عرض کنم ما یک دلیل داریم که فی کل؛ المالک لأبیه ینعطق علیه ابوه. ما در واقع با عکس نقیض ما در اینجا می دانیم که انعطاق وجود ندارد. پس میخواهیم اثبات کنیم که مالک نیست. اذا کان الورثه ملاکا یجب عن ینعطق الأب علیهم. این جزاء صحیح نیست پس بنابراین اصل مالکیت بودن هم صحیح نیست. اصل این استدلال بر اساس عکس نقیض و غیاث شکل اول است. همان بحث هایی که در بحث دوران امر بین تخصیص و تخصص می آید. ببینید بحث دوران امر بین تخصیص و تخصص را من عرض کنم بعد اینجا تطبیق دهیم. یک موقعی یک دلیلی داریم ما گفته است که وجب ارام کل عالمٍ. ما می دانیم که زید واجب الاکرام نیست. نمی دانیم که عالم است و تخصیصا از وجوب اکرام خارج شده است یا عالم نیست و تخصصا از تحت این دلیل خارج است. بحث این هست که آیا ما با اصاله العموم می توانیم اثبات تخصص کنیم یا خیر. تقریب استدلالش هم این هست آن هایی که می گویند می توانیم این جوری تقریب استدلال می کنند. می گویند که کل عالمٍ یجب اکرامه، این عکس نقیضش این می شود که کل من لا یجب الاکرامه فلیس بعالم. این قضیه کلیه ای که عکس نقیض قضیه مذکور در دلیل ما هست این قضیه کلیه را کبری قرار می دهیم بر یک صغرای وجدانی که زیدٌ لا یجب اکرامه نتیجه می شود و کل من لا یجب اکرامه فلیس بعالم. نتیجه این قیاس می شود فزیدٌ لیس بعالم. این اصل تقریب کسانی که می گویند اثبات تخصص می شود آنهایی که می گوید اثبات تخصص نمی شود. می گویند آن قضیه اولیه ای که گفتید کل عالمٍ یجب اکرامه، اگر قطعی باشد لازمه قطع به یک قضیه قطع به عکس نقیضش است. ولی اگر اثبات آن قضیه به مدد اصاله الظهور و ادله حجیت مثلا اصاله العموم باشد، اصاله العموم اثبات لوازم نمی کند. درست است که عکس نقیض لازمه اصاله العموم است ولی اصاله العموم اثبات لوازم نمی کند. که دیگر آن وقت آن بحث هایی که چه طور اماره است که اثبات لوازم نمی کند و آن بحث های مثبتات امارات و آن بحث ها..

سوال.. در عکس نقیضش هم آن بحث ...پیش می آید

پاسخ: چون یک همچین اصاله الظهور نداریم. چون دلیل ما گفته است کل عالمٍ یجب اکرامه. ما یک دلیلی نگفتیم که کل من لا یجب اکرامه فلیس بعالم. ما یک همچین دلیلی نداریم. دلیل ما گفته است که کل عالمٍ یجب اکرامه. پس بنابر این آن عکس نقیض مفاد ظهور نیست. آن عکس نقیض لازمه ظهور است. بنابراین بحث حجیت لوازم الظهور، حجیت لوازم اصاله العموم و آن بحث هایی که در جای خودش باید بحث کرد. خب عین همین بحث ها، بحث ما نحن فیه هم از مصداق های همان بحث است. این قضیه این هست می گوید که اذا کان الورثه ملاکا ینعطق علیهم ابوهم. این به خاطر یک صغرایی از آن صغریات کلی است که اینجا لازم نیست به آن کلیت آن قضیه، کل من ملک شیئا ینعطق علیه اذا ملک شخص اباه. حالا خصوص ورثه ما آن را تطبیق می کنیم. می گوییم الورثه اذا کانوا مالکین ینعطق علیهم ابوهم. خب اینجا چه جوری باید این استدلال را تمام کنیم؟ این استدلال در واقع این هست که کل مالکٍ ینعطق علیه ابوه. عکس نقیضش این می شود که کل من لا ینعطق علیه ابوه فلیس بمالک. الورثه لیس ینعطق علیهم ابوهم فلیس بمالک. دقیقا همان عکس نقیض را، حالا عکس نقیض را شما هم در جمله شرطیه می توانید عکس نقیض بگیرید هم به نحو جمله حملیه هم بیان کنید این فرقی ندارد. یعنی نکته عکس نقیض در جمله حملیه با نکته عکس نقیض در جمله شرطیه یکی است. هر دو لازمه قضیه ملفوظه است. لازمه آن قضیه ای هست که موضوع حجیت اماره است. و آن عین همان همه آن بحث ها در آن می اید. حالا چه به نحو قضیه حمله تعبیر کنید قضیه اینها پیش بکشید. بنابراین ما در واقع در همه این استدلالاتی که در آینده خواهیم داشت این استدلالات رو مبنای مرحوم، این استدلالاتی که از باب نفی اثر دلیل بر نفی موضوع هست اینها چون اثر هایش اگر اثبات هم شود تازه. گاهی اوقات به این اشکال ها می رسیم بعضی از آنها اصلا کبرای کلی نداریم. اصلا آن قضیه اصلیه اشکال دارد. اگر حالا از آن جهت اشکال نکنیم یک اشکال مشترک الورود در همه این استدلالات هست. آن این است که رو مبنای مرحوم شیخ انصاری که در دوران امر بین تخصیص و تخصص می گوید می شود اثبات تخصص کرد رو مبنای آن است که ما این مبنا را تام نمی دانیم. پس بنابراین ما بحث های آینده ای که بر این سبک استدلال است علی المبنا بحث می کنیم. علی المبنا که بخواهیم بحث کنیم بحث ما فقط سر این هست که آن کبری خودش صحیح است یا خیر. دیگر اینکه اگر آن کبری صحیح باشد باز هم استدلال تام هست یا نیست آن را دیگر بحث نمی کنیم. این یک تذکر کلی که تمام استدلالات آینده ای که بر این سبک استدلال استوار است این یک اشکال مشترک الورود در همه شان دارد که در ابتدای بحث من عرض کردم که دیگر نیازی به تکرار در همه آنها نباشد.

سوال: مسلم است که تخصیص نیست یعنی از این باب

پاسخ: آهان این هم هست یعنی اگر در جایی که یقین هم داشته باشیم این هم یک مدل دیگری در آن بحث هست. معنای اینکه یقین د اریم تخصیص نخورده است یعنی آن قضیه اصلیه قطعی استو نسبت به این فرض قطعی است. معنایش این است. قضیه کلی نسبت به این فرد قطعی است. اگر نسبت به این فرد هم قطعی باشد می شود استدلال کرد. باید دید واقعا همین جور هست یا نیست. خیلی هایش به اصطلاح حالا نحوه استدلالاتی که در کلمات قوم خواهیم بود بر همین اساس هست. در کلمات مرحوم شیخ اینها گاهی تفکیک نشده است. بعضی ان قلت و قلت هایی که مطرح می کند ایشان می گوید شاید مثلا این تخصیص خورده باشد و امثال اینها. بعضی از این استدلالات رو مبنای شیخ نباید آن اشکال را مطرح کند. باید اشکال را به گونه ای مطرح کند که رو مبنای خودش مطلب تام نباشد. عرض کردم این نکته کلی کل این بحث را شما ملاحظه داشته باشید ما در واقع عرض می کنم بحث هایی که از باب اثبات موضوع از راه اثبات اثر مختصّ آن موضوع هست آن استدلالات بحثمان روی این هست که آیا اثر مختص هست یا نیست. بحث هایی که از باب این هست که از نفی الاثر به نفی الموضوع می رود ما در مورد فقط ملازمه و اثر بودن بحث می کنیم. در مورد اینکه از نفی الاثر نفی موضوع نمی توان کرد بحث مبنایی دیگر نمی کنیم. بحث بنایی اش را مطرح می کنیم. این کلیت شیوه بحث آینده ما.

سوال:...ظهور قبول داند منتهی می گویند که اصاله الظهور ...اصلا التفات به اصاله الظهور ندارند

پاسخ: نه التفات داشتند. نه آنها می گویند که اصاله الظهور هم در خودش حجت است هم در لوازمش حجت است. مرحوم آخوند می گوید که اصاله الظهور به بناء عقلا ثابت شده است. بناء عقلا نسبت به لوازمش حجت نیست.

سوال: در لوازمش هم ظاهر می شود این کلام؟

پاسخ: نه ظاهر نمی شود ولی حجت است. لازم نیست ظاهر باشد. ولی حجت است. حجیت لوازم لازم نیست موضوع آن اصل باشد.

این کلیات این بحث ما

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد